

اشخاص نمایش

کی نه (Keyneh)

مادر

پدر

منشی

سلوا (Selva)

پدر بزرگ کی نه

مرد عینک پنبی

مرد شئل قرمز

مرد باشلق پوش

مرد بارانی پوش بلند

پرستار یک

پرستار دو

پیشخدمت یک

پیشخدمت دو

زن

السا (Elsa)

روزنامه نگار

زن سراسیمه

پسرک دوچرخه سوار

پسرک روزنامه فروش

هاها (Haha)

پسرک

نوازنده دوره گرد

مردمانی متفاوت

...و همسرایان

کی نه

دارم برای بچه‌ها سیب می‌چینم.

مادر

عجب سیب‌هایی ... ! تا حالا این قدر دقت نکرده بودم ... ! بیا پایین !

کی نه از زیر ملحفه بیرون می‌آید، انگار سیبی را از درخت چیده است، سیب خیالی را برای مادرش پرتاب می‌کند، مادرش پشت به تماشاگران سیب خیالی را گرفته بر می‌گردد و با یک سیب حقیقی به سمت تماشاگران می‌رود ... سیب را به یکی از تماشاگران می‌دهد، شاید از جنس خودش.

پدر

هر چقدر پول‌ها رو می‌شمارم باز کم ... چرا از کیفم پول برداشتی ؟ ... باید حسابی تنبیه بشی ...

مادر

اون جلسه داره ... یک سخنرانی مهم ... یک خطابه.

پدر

اگه می‌گفت پول بده، بهش می‌دادم، باید تنبیه بشه.

کی نه

یه جور شیطون بود بابا... دست خودم نبود... انگاری یکی گفت برو اون سیب رو بچین ... منم نتونستم بگم نه ...

مادر

آروم تر! بچه خوابیده... آخه اون جلسه داره باید بره برای "هاها" یه سخنرانی مفصل انجام بده ... آروم تر! بچه خوابیده ...

پدر

اون سیب رو نخور!... این بچه به کی رفته؟ با صدای بلند می‌گم؛ اون سیب رو نخور!

همسرایان وارد می‌شوند . چهار نفرند ... همانند همان چهار نفر در نمایشنامه‌ی " در انتظار گودو" با همان گریم و با همان لباس، همسرای یک تا به آخر نمایش سعی می‌کند که پوتینش را از پا در آورد، همسرای دو قدرت عمل بیشتری در صحنه دارد؛ همسرای سه با طنابی به دور گردنش و با چمدانی کهنه و قدیمی و یک پالتو؛ چمدان در دست راست اوست و پالتو بر روی دست چپ، در طول نمایش ایستاده است. کمتر سخنی به زبان می‌راند و شاید بعضی از مواقع به روی همان چمدانی که در دست دارد بنشیند، همسرای چهار شلاق در دست دارد و...

همسرای چهار

... و خداوند از "قائن" پرسید؟...

همسرای دو

برادرت کجاست ؟

همسرای سه به تماشاگران نگاه می‌کند، می‌خواهد حرفی بزند ولی منصرف می‌شود و سکوت می‌کند.

همسرای دو

هیچ نشانی از برادرت نیست.

همسرای چهار

...و "قائن" پاسخ داد: مگر من نگهبان برادرم هستم ؟ نمی‌دانم کجاست.

پدر

پاشو از خواب ...خودتو به موش مردگی نزن.

کی نه از جایش بلند می‌شود، همراه با حرکاتی نمایشی انگار که می‌خواهد قلب مریضی را با شوک الکتریکی احیا کند... و سپس به روی تخت رفته و به همان حالت جنینی می‌خوابد.

مادر

سر به سرش نذار... داره تو خواب حرف می‌زنه ... انگار این کارش تمومی نداره.

پدر [گوش پسر بچه‌ای را می‌گیرد.]

چرا از باغ مردم سیب چیدی؟

کی نه [گریان.]

من نخوردم ... من نخوردم... من نخوردم...

مادر

سر به سرش نذار اون یه سخنرانی مهم داره.

منشی [در روی تخت خوابیده است و ملحفه‌ای او را پوشانده؛ از زیر ملحفه

بیرون می‌آید.]

آقای کی نه سخنرانی تون دیر شد... سخنرانی تون ... خودتون گفتید که بهتون خبر بدم.

کی نه [از زیر ملحفه بیرون می‌آید.]

باید اعتراف کنم این من بودم که سلوا رو به "هاها" معرفی کردم تا پرتراهش رو بکشه، اون عشق من قاپید... یعنی تصاحبش کرد. این من بودم که همه‌ی سیب‌ها رو از درخت چیدم ... این من بودم که تمام سیب‌ها رو خوردم اعتراف می‌کنم که من تمام سیب‌ها رو خوردم... اعتراف می‌کنم که...

مادر

ولی پدرت داره میگه باید بهش می‌گفتی که بهت پول بده.

کی نه

اونوقت مسئله حل بود؟ والدین بیچاره‌ی من؛ شما فکر نمی‌کنید که یک هیولا

زائیدین؟ [به زیر ملحفه می‌رود.]

پدر

بلند شو! خودتو به موش مردگی زن ... بگو کیف پول کجا قایم کردی؟

کی نه [کی نه از زیر ملحفه بیرون می‌آید. رو به تماشاگران].

من کارایی که با این دستام انجام دادم هنوز یادمه، وقتی که هنوز هفت سالم بود یک گربه رو از دمش آویزون کردم به درخت، مادر بزرگ داد می‌کشید که ولش کنم. باید اعتراف کنم که مادر بزرگ بر اثر نمایش مشمئز کننده من مُرد، باید اعتراف کنم وقتی هنوز هفت سالم بود این کار رو با همین دست‌های خسته و لغزنده انجامش دادم. [به زیر ملحفه می‌رود.]

مردم همانند ابتدای صحنه در رفت و آمد هستند... یک نفر از میان جمعیت می‌ایستد و کی نه را صدا می‌زند.

صدا

آقای کی نه سخنرانی تون ... سخنرانی تون.

کی نه

دلم می‌خواد بازم اعتراف کنم، باید...

همسرای دو

بیا برو... هنوز وقت هست برای اعتراف ...

مادر

داره دیر میشه.

پدر

این کیف پول کجا قایم کردی؟ این قدر سر به سر من نذار، من از این قایم باشک بازی‌ها خوشم نمیاد. [خارج می‌شود.]

مادر

چرا این قدر پدرت رو اذیت می‌کنی؟ تو دیگه پسر من نیستی. [خارج می‌شود.]